

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

موسوی

۱۴ مارچ ۲۰۱۲

## چوبه های دار را باید برافراشت!

در خیرها خواندیم که باز هم یک تن از سربازان جنایت پیشه امریکائی، این محصول ناب سیستم جنایتکار پرور امپریالیستی، با شقاوت و دد منشی وصف ناپذیری در نیمه شب با تجاوز بر حریم یک خانواده دهقانی به قتل عام تمام اعضای آن خانواده اعم از اطفال، زنان و مردان پرداخته، به دنبال آن تمام افراد خانواده مجاور را نیز به گلوله بسته، در کل با به خون کشیدن ۱۶ تن از باشندگان آن محل و زخمی ساختن عده ای دیگر، سرمست از باده ناب خون خلقها به قطعه مربوطه، مراجعه و مسؤولیت کردار جنایتکارانه اش را به سان قهرمانان افسانه ئی به دوش گرفت.

قبل از آن که به این جنایت آشکار و ابعاد مختلف آن بپردازم، بد نخواهد بود هرگاه شما را اندکی با داستان از یکی از کتابهایی که حدود ۴۷ الی ۵۰ سال قبل آن را خوانده ام، آشنا بسازم.

اسم آن کتاب "تبهکار کوچک" بود، از طرف مترجم اسم نویسنده کتاب "کارل چسمان" که خود به اتهام قتل های متعددی در سلول مرگ منتظر اجرای حکم اعدام بود، قید شده بود. قهرمان کتاب جوانی بود امریکائی که از طرف دوستانش به اسم "بودی" صدا زده می شد.

نویسنده در بخشی از کتاب، "بودی" را در یک دادگاه نظامی در حالی نشان می دهد که از طرف خرنوال دولت فدرال به اتهام جنایت علیه بشریت که کشتن افراد غیر نظامی یکی از موارد آن است، به محاکمه کشانیده شده است. تا جایی که حافظه از آن جریان چیزی با خود دارد، "بودی" قهرمان داستان و یا همان "سرباز قاتل" خلاف تمام تلاشهایی که وکیل تسخیری اش به غرض دفاع از وی و نجاتش از چوبه دار به انجام می دهد و تلاش می ورزد تا وی را در همان مقطع زمانی "بیمار" و "انسان روانی" معرفی نماید، با صدای بلند قاضی و هیأت منصفه محکمه را به نبرد فراخوانده می گوید:

«تمام حرفهای آقای وکیل تلاشی است به غرض نجات من. این تلاشها هر قدر هم حرفه ئی و مبتنی بر موازین حقوقی ایالات متحده امریکا باشد، برای من توهینی بیش نیست. این تلاشها به خاطری برایم توهین است که ماهیت و اساس وظیفه ام را زیر سؤال برده در عوض آن که از آنچه انجام داده ام تقدیری به عمل آید، می خواهند به بهانه

مريضی تلویحاً قهرمانی ام را جنایت معرفی بدارند.

آقای قاضی!

من از شما می پرسم، ارتش من را به چه منظوری بدانجا اعزام داشته بود؟ مگر غیر از این بود که از من می خواست تا کس و یا کسانی را که اصلاً با آنها هیچ گونه شناختی نداشتم، نه با من دشمنی داشتند و نه هم ضرری از آنها برایم رسیده بود، بکشم تا حاکمیت بلامنازع کشورمان بر کره ارض دست نخورده باقی بماند؟ اگر اینطور نبود، چرا به عوض آن که من را بگذارند تا به زندگی بخور و نمیر خود ادامه دهم، سر از جنگل های ویتنام در آورده و در سرزمینی که به من تعلق ندارد و با مردمی که هیچ گونه مناسبت شخصی با آنها ندارم بکنم؟- نقل به مضمون وقتی بعد از اینهمه سال آن کتاب را در ذهنم ورق زده جریان آن محاکمه را که بیش از ۲۰ صفحه را به خود اختصاص داده بود، به خاطر می آورم، می بینم که آن نویسنده صرف نظر از خاستگاه و مواضع طبقاتی اش در کل، ضمن آن داستان تمام سیستم امپریالزم را به محاکمه کشانده در واقع با به محاکمه کشانیدن سیستم، سیستمی که از افراد کشورش می خواهد تا جهت حفظ منافع سرمایه داران و صاحبان اصلی امریکا دست به خون انسانهای دیگری بیالایند، به جهان می فهماند که این سرباز و یا آن سرباز ملامت نیست، قاتلان و جنایتکاران اصلی کسانی اند که برای تزئید سرمایه ها و بسط و گسترش حاکمیت استعماری و غارتگرانه شان افراد را از خانه و کاشانه شان دور داشته ده ها هزار کیلومتر دور تر از خانه و فامیل آنها را به غرض کشتار و قصابی دیگران می فرستد و وقتی جنایت و آدم کشی آنها از پرده بیرون افتاد باز هم آمران آن همه قتل و جنایت ردای جلاد از تن بیرون نموده چون "اوباما" و اعضای کابینه اش با لباده یک کشیش به دادن درس اخلاق آغاز می نمایند.

این لباده پوشان دروغگو و عوامفریبان بی آزر همان طوری که با افزودن بر شدت عمل و خشونت هدف استقرار و گسترش مناسبات استعماری شان را در نظر دارند، وقتی گریه زاهد هم می گردند هیچ هدفی به جز تحکیم همان هدف را در نظر ندارند، فقط اسباب و وسایل برآوردن هدف تغییر می یابد.

آنچه در چنین بازی دوگانه از طرف جباران تاریخ، نباید از دیده به دور ماندنکات آتی می تواند باشد:

۱- این چنین جنایات، چه به صورت داستانی آن توسط "بودی" و چه هم در واقعیت امر به وسیله پیام آوران مرگ و نیستی سربازان ناتو و در پیشاپیش همه جنایتکاران امریکائی، نه می تواند کار فردی باشد و نه هم نتیجه عملکرد یک انسان روانی. زیرا:

به خاطری نمی تواند محصول کار فردی باشد، که هیچ قطعه عسکری در هیچ کجای دنیا نه مهمان خانه است و نه هم به اصطلاح مردم کابل "خانه بوبو" که دریش باز و هر کسی بتواند هرزمانی دلش خواست از آنجا خارج و یا مجدداً داخل گردد. در یک قطعه عسکری آنها در نیمه شب به خاطر حفاظت افراد، حنا گشت و گذار در داخل خود قطعه بدون داشتن اسم شب غیر ممکن است تا چه رسد به این که، فردی بخواهد کاملاً مسلح از آنجا خارج شده و بعد از ارتکاب جنایت به آنجا برگردد. کسی که یک روز در داخل یک قطعه عسکری و یا چیزی شبیه آن سیری نموده باشد، این را می داند که برای خروج و دخول مسلحانه به آن قطعه حنا در هنگام روز اجازه لازم است تا نوکریوال دروازه مانع خروج و دخول نگردد تا چه رسد به هنگام شب و آنها در منطقه جنگلی مانند پنجوائی که منادیان استعمار در عین حالی که می کوشند آن منطقه را شامل مناطق تحت نفوذ طالبان نشان دهند فراموش می نمایند بگویند که از کدام زمان بدین طرف، سرباز ناتو اعم از امریکائی و یا غیر آن این جرأت را یافته که نیمه شب به تنهایی از قطعه بیرون شود؟

اندکی دقت در آنچه رسانه های خبری امپریالیستی نشخوار می نمایند و آنها را در پیوند با شرایط نظامی حاکم در

منطقه مرور مجدد نمودن به انسان می فهماند، که در جنایت پنجوائی به هیچ صورت پای عملکرد یک سرباز در میان نیست، تا چنان فردی گیس معده بر سرش زده سه ساعت گذشته از نیمه شب از خواب برخاسته، با عبور از تمام موانع امنیتی داخل قطعه، به قریه مجاور رفته بعد از کشتن ۱۶ انسان بیگناه و مظلوم و مجروح ساختن تنی چند دیگر به قطعه اش مراجعه نماید.

چنین داستان محیر العقول و مسخره ای از طرف هرکسی که گفته شود حتا اگر گویندگان دروغگویان ممتازی چون "اوباما" و وزیر خارجه اش "عفریت شقاوت" هم باشد، می تواند از طرف کسانی مورد پذیرش قرار گیرد که ظرفیت دماغی اش پائینتر از انسان نیندرتال باشد.

بر مبنای عملکرد سربازان اشغالگر در گذشته، قضیه نمی توانسته به غیر از این بوده باشد:

گروپی از افراد قطعه مستقر در پنجوائی به مانند همیشه به منظور سرکوب خلق ما به شکار شبانه پرداخته، دسته جمعی و به فرمان آمر قطعه و اجازه شخص فرمانده کل قوای متجاوز در داخل افغانستان و با تکیه بر سیاست جنگی کاخ سفید و مستأجر سیاه کردارش، به قریه مجاور حمله برده بر هرچنبنده ای آتش کشوده، همه را به خاک و خون می کشند، و چون در بین تمام کشته شدگان و زخمی ها حتا یک نفر را نمی یابند تا برچسب نخ نمای طالب و القاعده را بر دامنش بچسبانند، داستان یک سرباز را جعل می نمایند، تا دروغگوی قرن "اوبامای" جنایتکار و وزیر خارجه اش این عفریت شقاوت و جنایت، مجبور نباشند حین چین بر جبین افکندن و غمزه آنچنانی یک عجزه هزار داماد در مقابل رسانه ها باز هم از عملیات شبانه دفاع نمایند. به خصوص و با در نظر داشت خون های نخشکیده کشتار به دنبال "قرآن سوزی"، از نو شاهد خیزش مردم افغانستان گردیده، اسلام پناهی های کاخ سفید و همکاری هایش با القاعده و طالب آسیب ببیند.

۲- دام دیگری که در چنین وقایعی از طرف نهاد های استخباراتی غرب ریخته شده و به وسیله رسانه های خبری آن به خورد مردم داده می شود، در کنار شخصی و فردی ساختن جرم، مریض روانی، معتاد جلوه دادن و یا هم مست نشان دادن مجرم است، دامی که با تأسف گاهگاهی حتا روشنفکران و چیزفهمان جامعه ما نیز بر مبنای نفرتی که خود از چنان حالت هائی دارند در آن گیر مانده، بدون آن که متوجه باشند با تذکر چنان اتهاماتی نه تنها سیستم را از پیگرد و مجازات معاف می دارند، بلکه در یک محکمه نوع غربی زمینه های نجات مجرم را نیز فراهم می سازند.

جهت رد چنین ادعائی باز هم به واقعه پنجوائی از نزدیک نظر می اندازیم، باشد با ارائه مثال از بروز چنین اشتباهی در آینده جلوگیری به عمل آمده بتواند:

فردی که بنابر ادعای رسانه های غربی تکلیف روانی داشته- با قبول چنین داستانی کاخ سفید نشینان که سلاح به دست یک دیوانه و یا به همان تعبیر قدیمی تیغ به دست زنگی مست می دهند، مستوجب مجازات می باشند- در نیمه شب لباس برتن نموده با تمام تجهیزات جنگی و در کمال آرامش از قطعه خارج شده به کشتار غیر امریکائی ها دست می زند.

هرگاه یک فرد واقعاً روانی، معتاد و یا دائم الخمر و یا هم "زود مست" می بود، اولاً که نمی بایست چنان فردی با چنان ضعفها و کاستی هائی در ارتش جذب می گردید آنهم در ارتشی که بر مبنای یاوه سرائی "عفریت شقاوت" نمونه اخلاق امریکائی می باشد، باز هم اگر جذب شده بود، در یک فضای نظامی که هر لحظه امکان درگیری در آن متصور است، نباید برایش چنان زمینه ای مساعد می گردید که آنقدر مست و از تعقل بیگانه گردد که به چنان عملی دست یازد، باز هم اگر چنان غفلت های پیهمی صورت گرفته بود نباید به وی اجازه داده می شد تا از قطعه

خارج شده به چنان جنایتی دست یازد، از همه بالاتر وقتی فرد مورد نظر که گویا مریض روانی بوده، آنقدر صاحب تشخیص است که بین سربازان امریکائی و مردم عادی افغانستان فرق قایل شده بتواند و بر روی سربازان امریکائی آتش نکشاید، کجای آن فرد می تواند روانی باشد؟

اساس قضیه همان طوری که قبلاً تذکار یافت آن است که گروهی از افراد یک "تیم مرگ" به چنان جنایت هولناکی دست می زنند و چون هیچ نوع امکان بیرون شدن از افتضاحی را که بار آورده اند در خود نمی بینند، آگاهانه و با تعهد قبلی تمام مسؤولیت را بر دوش یک نفر انداخته و وی را نیز "روانی" معرفی می دارند. آنها می خواهند بدین وسیله هم ارتشیان جنایتکار امریکا اعم از سربازان و صاحبمنصبان را برائت دهند و هم زمینه نجات بز بلا گردان خویش را مساعد بسازند.

تمام آنچه از رسانه های امپریالیستی که همزمان با اعلامیه های ارتش های جنایتکار و غارتگر به نشخوار چنین ارجحی آغاز می نمایند، باید پذیرفت که همه آگاهانه به چنان سیاستی گام گذاشته و بدون استثناء توجیه گران قتل و جنایت می باشند. امری که هموطنان ما باید بکوشند تا در چنان دامی گرفتار نشوند.

۳- موجودیت هماهنگی، ثباتی و زدو بند بین تمام جناح های سرمایه، و خدمت تمام آنها به یک هدف که همانا غارت و سرکوب بیشتر خلفها و گسترش نفوذ سرمایه در اشکال مختلف آن است، سرمایه اطلاعاتی - رسانه ئی را وادار می سازد که قبل از آن که دود باروت از میله تفنگ جنایتکاران پراکنده شود، به وظیفه آغاز نموده به کمک تفنگ بشتابد - مواردی که از سرمایه اطلاعاتی - رسانه ئی قبل فیر گلوله زمینه چینی و هیزم کشی برای به آتش کشیدن یک منطقه می نماید باشد سرچایش- یعنی به مجرد آغاز یک درگیری به یک باره تمام رسانه های امپریالیستی می کوشند تا با ارائه معلومات غلط، درک واقعیت ها را به صورت کامل از انظار مخفی بدارند.

یکی از نمونه های برجسته آن در همین زمینه نکات آتی می باشد:

- سرباز تنها و روانی بود

- محل حادثه، از مناطق تحت نفوذ طالبان بود.

- طالبان سوگند خورده اند که انتقام چنان عملی را بستانند

- چون شخص قاتل مریض روانی بود، لذا در عین حالی که عمل فردی و یک حرکت غیر عمدی و به وسیله یک بیمار صورت گرفته است، هر نوع انتقام جوئی که با قصد و اراده صورت می گیرد، جنایت می باشد.

حال می بینیم رسانه ها از چیدن مقدمه های عریض و طویل چه اهدافی را دنبال می نمایند:

چون به ارتباط روانی و تنها بودن سرباز قبلاً مکث نمودیم از آن می گذریم، می آئیم به باز ساختن بحث های دیگر:

و وقتی می نویسند "محل حادثه، از مناطق تحت نفوذ طالبان بود." در واقع می خواهند بگویند:

- فضای جنگی حاکم و نفوذ گسترده طالبان در آنجا به علاوه آن که می تواند انگیزه روانی شدن قاتل باشد، در کل می تواند زمینه بروز چنان حوادثی را به وجود بیاورد.

- از آن جایی که طالبان در آن منطقه نفوذ داشته لذا در مجموع آن منطقه حیثیت قطعه و اردوی دشمن را داشته و نمی تواند از حوزه فعالیت نیروهای نظامی خارج بماند.

- افرادی که در آنجا زندگی می نمودند، اگر امروز و بالفعل افراد طالب نبودند، بالقوه و فردا می توانستند به افراد طالب مبدل شوند.

- در نتیجه کاری که صورت گرفته، نه تنها قبیح، زشت و جنایتکارانه نبوده بلکه با یک دور نگری منطقی، خدمتی

هم به عساکر ائتلاف به شمار می آید- مدال گیران در صف!-

می بینیم که رسانه های غربی ضمن گزارش آن واقعه المناک و در بطن آن گزارش کلمات و مفاهیم را چنان انتخاب می نمایند تا خواننده نادان و ساده اندیش خود را در اقصا نقاط جهان از درک عمیق فاجعه باز دارد و این درست همان وظیفه ای است که جناح نظامی سرمایه بر دوش جناح سرمایه اطلاعاتی - رسانه ئی گذاشته است. تأسف به حال ما افغانها به خصوص قلم به دستان ماست، که بدون تعقل چنان با رسانه های امپریالیستی هموائی می نمایم توگویی بیان آن خبر از طرف رسانه غربی، همان وحی منزلی است که یک مسلمان الزام به اطاعت از آن را دارد.

همچنین وقتی می نگارند "طالبان سوگند خورده اند که انتقام چنان عملی را بستانند" آنها می خواهند به خوانندگان خود بگویند:

- چون طالبها سوگند خورده اند، لذا منطقه مربوط طالبان بوده در نتیجه در جریان عمل فردی از افراد دشمن به قتل رسیده است.

- یگانه نیروی مخالف تجاوز و کشتار ناتو در افغانستان فقط طالبان هستند، به همین منظور آنها سوگند خورده اند که انتقام چنین عملی را خواهند گرفت. آنها بدین وسیله دو هدف را تعقیب می نمایند:

نخست آن که نفس عمل را در ذهن خواننده غربی عادی جلوه دهند و در ثانی، برای مزدوران بیمقدارشان یعنی همان طالبانی که نه تنها بار اول سوار بر شانه های استعمار بر افغانستان تاختند، بلکه اکنون هم سخت در تلاشند تا بار دیگر و اینبار با اطمینان بیشتر در رکاب جنایتکاران بین المللی خود را به قدرت برسانند و غمزه های اخیر آنها با امپریالیزم به زیان شان تمام شده، آبرویی دست و پا نمایند.

آنها با این تبلیغات می خواهند به مردم بگویند، تا دست از حمایت طالب بردارند چه هرآنچه را تا حال دارند و هر آنچه را در آینده ممکن است به دست بیاورند همه محصول جانفشانی و از خود گذری طالب است.

- آنها در عین حالی که برای طالب سرمایه گذاری می نمایند فراموش نمی نمایند که هر نوع حرکت خلق ما را در مجازات جنایتکاران امریکائی و شرکاء مهر و برجسب طالبی زده، به مثابه جنایت معرفی بدارند. آنها با چنین عملی آگاهانه می خواهند زمینه های مداخله امپریالیزم را در آینده بر کشور ما برای خویش محفوظ بدارند.

۴- نکته دیگر در این میانه، سرو صدای میان تهی مستی خود فروخته در به اصطلاح "ولسی جرگه" می باشد. آنها که گویا در کشمکش قدرت بین اداره های رقیب در اداره مستعمراتی کابل به دنبال رأی اعتماد دادن به چاکران پیشنهادی کزری احساس ناراحتی می نمایند و فکرمی نمایند، که به حق خود در چپاول و فروش میهن به صورت کامل نرسیده اند، قضیه پنجوائی را بهانه قرار داده از استعمار می خواهند تا قاتل جنایت پنجوائی در داخل افغانستان و به اساس قوانین افغانستان محاکمه شود- آنچه در یک کشور مستقل پایه و اساس سیاست خارجی آن را می سازد، در حالی که عکس آن در یک کشور مستعمره از سنخ افغانستان در خوشبینانه ترین صورت ادعائی است ناشی از توهم احمقانه متقاضی در امر ماهیت روابط یک کشور مستعمره و استعمار گر- امپریالیزم جنایت گستر امریکا هم که حافظه سیاسی- حقوقی قوی تری نسبت به مزدورانش دارد به محض شنیدن چنان تقاضائی، پیمان منعقد بین اداره مستعمراتی کابل و اشغالگران در سال ۲۰۰۳ را به رخ کشیده، با صراحت اعلام داشت، که خون صد ها، هزاران و میلیونها افغان ارزش آن را ندارد تا سگ امریکائی را بدان سبب پوزبند بزنند تا چه رسد به این که سربازی را بدان علت به محاکمه کشانند.

در اینجا می بینیم آن پیمان چه بوده و چه کسانی آن را عقد نموده است و اگر قرار باشد چوبه های دار برافراشته

گردند، کدام گردنهائی زینده آن می باشد.

در زمانه های خیلی قدیم آنگاهی که جوامع انسانی دوران طفولیت خویش را سپری می نمودند، به دنبال درگیری هائی که نخست بین گروه های متخاصم و بعد ها دولتها به نمایندگی از طبقه حاکم در این و یا آن منطقه در تقابل با هم قرار می گرفتند، به وجود می آمد؛ کشتن و از بین بردن شکست خورده ها بخشی از یک واقعیت زشت و دردناک، چنان از طرف همه قبول شده بود که کمتر کسی بدین فکر می افتاد تا به شکست خورده چیزی به نام حق حیات قایل شود.

به مرور زمان با تعمیق مناسبات برده داری، لشکرهای پیروز به عوض آن که چون گذشته از خون مغلوبان آسیاب را بگردانند، انگیزه سودجویانه از کار یک انسان دیگر، آنها را به گسترش برده داری سوق داده، همزمان با آن که برای برده اجازه دادند تا زنده بماند- اجازه به غیر از حق است- آنها را به زنجیر کشیده، چگونگی استفاده و حق حیات آنها را به صاحبانشان محول نمودند. برای قرون متمادی و تا آنگاهی که مناسبات برده داری حاکم بود، مناسبات بین غالب و مغلوب و حاکم و محکوم بر همین مبنا قرارداشت.

در تمام دورانی که مناسبات فرتوت فیودالی حرفی برای گفتن داشته و جنگها در خطوط کلی خود درگیری هائی بود که بین دولتهای متمرکز فیودالی رقیب صورت می گرفت، هرچند برده داری با آن حدت و شدت اولی دیگر وجود نداشت، با آنها نیروهای غالب به خود حق می دادند تا با اسرای طرف مغلوب همان طوری که خود مصلحت می دانستند، عمل نمایند، برخی از آنها را سرببرند، عده ای را در زیر پای فیلها جمجمه خورد نمایند، قسمتی را به این و آن ببخشند و جمعی را هم بعد از هزاران عذر و زاری و بعد از محروم ساختن از قوه دید، به مثابه رعایا زنده بگذارند. در تمام دوره هائی که از آن نام بردیم یکی از نکات مسلم و غیر قابل مناقشه حاکمیت بلامنازع نیروی غالب بر نیروی مغلوب بود. غالبان اعم از افراد تا افسر و یا عسکر تا صاحب منصب همه حق داشتند با مغلوبان همان کنند که می خواستند، مگر این که قبل از آنها، فرد غالب دیگری چه به مثابه صاحب برده و چه هم به حیث مالک دهقان، بر مبنای حق تقدم، فردی را تحت قیمومیت خویش قرار می داد. در چنان صورتی هرگاه فردی از افراد غالب بر یکی از مغلوبان، تعدی روا می داشت، بازخواست از وی نه به خاطر نفس جرمش در حق یک انسان، بلکه به علت خدشه وارد کردن بر مالکیت خصوصی فرد دیگری صورت می گرفت.

به مرور زمان وقتی دولتهای متمرکز فیودالی در زیر فشار خیزش های دهقانی و بورژوازی نوحاسته کمرش خم می گردید و مفاهیمی چون همشهری و حقوق شهروندی به جای رعایا و اتباع در جامعه آهسته آهسته جای پای پیدا می نمود، به دنبال خیزشهای خونین مغلوبان و در جریان ده ها سال مبارزه فکری، سرانجام به این اصل گردن نهادند که مغلوبان هم از حق حیات برخوردار اند و سربازان غالب حق ندارند آنها را از حق زندگانی محروم ساخته به قتل برسانند.

و هرگاه چنان عملی از آنها سرزند، باید محاکمه شده به پاسخگوئی کشانیده شوند. نباید تصور نمود که ادعان به چنان حقی به معنای ختم دوران رنج و مصیبت مغلوبان بود، چه نیروهای غالب که در تمام جوامع قوانین را خود نوشته و بر مغلوبان می قبولانند، از آن جایی که در عمق ضمیر و وجدان شان نیروی مغلوب را با خود همسان نمی دانستند، در نتیجه جهت فریب خلقها اگر از طرفی حاضر شدند تا در ظاهر برای مغلوبان حق حیات قایل شوند و به اصطلاح آنها را نیز در پناه و صیانت قانون قرار دهند، از طرف دیگر با عنوان نمودن این که افراد خاطی غالب را می توان صرف در کشور خودشان و بر مبنای قوانین حاکم بر همان کشور به محکمه کشید در عمل، افراد غالب را از تعقیب قانونی و جزائی در کشور مغلوب و در مواجهه با مغلوبان معاف نمودند. چنین حرکتی را در همان

زمان "کاپیتولاسیون" نام گذاشتند.

از آن به بعد تاریخ استعمار کهن بارها نشان داده است که کشور های استعمار گر، جلادان و جنایتکاران طراز اول کشور خودشان را بعد از سالها جنایت وقتی نتوانسته اند دیگر در همان محل بر قدرت نگهدارند، جهت حفظ آنها از خشم طوفانزای مردم آنها را از محل مورد نظر زیر نام "محاکمه" بیرون کشیده اند. به همین علت یکی از خواستهای اساسی تمام جنبشهای آزادیخواهانه در تمام قرون از هفده به بالا، لغو کاپیتولاسیون بوده است. خلاف جنبشهای آزادیبخش، تمام نیروهای استعمار گر به خصوص امپریالیزم جنایت گستر امریکا، موازی با تعقیب سیاست های استعمار گرانه، بزرگترین مخالف و دشمن زدودن چتر حفاظتی "کاپیتولاسیون" بوده و هر آن گاهی که خواسته اند با کشوری که مغلوب و مغلوب قدرت استعماری آنها گردیده، رابطه قایم نمایند، برخورداری از چتر حفاظتی "کاپیتولاسیون" را به حیث پیش شرط رابطه بر مزدوران بومی خویش در آن دیار قبولانده اند.

اینک وقتی امپریالیزم جنایت گستر امریکا در قبال خواست به حق مردم علیه جنایتکاران امریکائی که از طرف به اصطلاح "ولسی جرگه" عامدانه به لجن کشانیده می شود، از معاهده ۲۰۰۳ با دولت افغانستان یاد می نماید، در واقع منظورش معاهده ای است که از طرف اشغالگران امریکائی و شرکاء بر مثنی میهن فروش که در ترکیب اداره مستعمراتی کابل جمع آورده شده بودند و نمایندگی آنها را در جلسات "عبدالله عبدالله" به عهده داشت، قبولانده شده است.

به عبارت دیگر اداره مستعمراتی کرزی از الف تا ی، حال می خواسته با عبای اسلام خود را پیچانیده باشد و یا با ردای سوسیالیزم و کمونیسم کاذب و یا هم پرچم های رنگارنگ دموکراسی بوژوانی، در پهلوی ده ها و صد ها جنایت و خیانت دیگری که در حق مردم و میهن ما مرتکب شده اند، به علت صحه گذاشتن بر مقاله به اصطلاح وزارت خارجه اداره مستعمراتی آنها به نام "دولت افغانستان" و "نمایندگان قانونی مردم افغانستان"، ناحق "کاپیتولاسیون" را به مثابه حق استعمار به رسمیت شناخته اند، خاین به میهن بوده و از اولین کسانی اند که حین برافراشته شدن دار ها، سر های آنها بر بالا باید برود.

اگر امروز امپریالیزم جنایتگستر امریکا می گرد که ما سربازان خاطی خویش را در کشور خود ما و در چوکات قوانین حاکم در امریکا باز خواست خواهیم نمود و اگر جنایتکاران حرفه ئی جمع شده در ترکیب ارتش اتازونی از خون خلق افغانستان دریای خون جاری می سازند، همه محصول همان معاهدات خاینانه و وطنفروشانه ای است که در سال ۲۰۰۳ و پیشتر از آن به وسیله وطنفروشان حرفه ئی اعم از خلق- پرچم، اخوان و منادیان اسلام سیاسی و نواله خوران امپریالیزم غرب به امضاء رسیده است.

چگونگی مبارزه علیه چنین ناحقی، صرفنظر از آن که در کل با چگونگی تکامل مبارزه آزادیخواهانه مردم ما علیه استعمار و ارتجاع ارتباط ناگسستی دارد و صرفنظر از آن که بدون دستیابی به آزادی کامل کشور از زیر سیطره استعمار و ارتجاع ممکن نیست، در مقطع حاضر مجازات خاینان به ملت را در کنار نیروهای اشغالگر در اولویت قرار دادن می باشد.

مرگ بر امپریالیزم به خصوص امپریالیزم جنایتگستر امریکا و شرکاء!

مرگ بر ارتجاع ساطور خونین استعمار!